

بھارت

۲
کلاسیک

ستاره سینما

ہیو
Hoopa

کلاویسی

۲

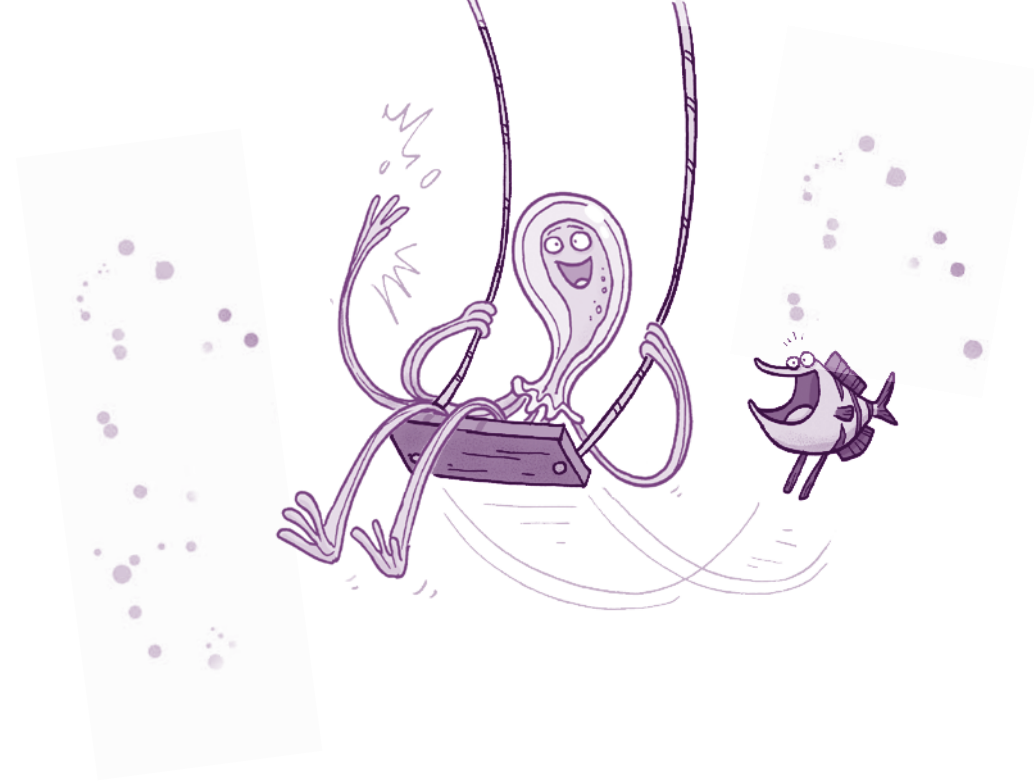
ستاره سینما



دیوی اوشین

تصویرگر: آرون بلکا

مترجم: حسین فدایی حسین



هری کلا ویشی

ستاره سینما

سرشناسه: اوشن، دیوی
Ocean, Davy

عنوان و نام پدیدآور: ستاره سینما / نویسنده دیوی اوشن:
تصویرگر آرون بلکا؛ مترجم حسین فدایی حسین.
مشخصات نشر: تهران: نشر هوپا، ۱۳۹۹.
مشخصات ظاهری: ۱۲۰ ص:، مصور.
فروست: هری کله چکشی؛ ۲.
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۲۰۴-۴۰۵-۳ دوره: ۹۷۸-۶۲۲-۲۰۴-۴۰۵-۳
وضعیت فهرست نویسی: فیبا
یادداشت: عنوان اصلی: Shark star.
موضوع: داستان‌های کودکان انگلیسی
Children's stories, English: موضوع:
شناسه افزوده: بلکا، آرون، تصویرگر
Blecha, Aaron
شناسه افزوده: فدایی حسین، حسین، ۱۳۴۵، مترجم
رده‌بندی دیویی: ۸۲۲/۹۲
شماره کتابشناسی ملی: ۷۵۲۲۵۵



نویسنده: دیوی اوشن
تصویرگر: آرون بلکا
مترجم: حسین فدایی حسین
ویراستار: خاطره کردکریمی
مدیر هنری: علی بخشی
طراح گرافیک جلد: آزاده توماج‌نیا
طراح گرافیک متن: سحر احدی
چاپ اول: ۱۴۰۱
تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه
قیمت: ۳۹۰۰۰ تومان
شابک دوره: ۹۷۸-۶۲۲-۲۰۴-۴۰۳-۹
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۲۰۴-۴۰۵-۳

HARRY HAMMER: SHARK STAR
Text copyright © Hothouse Fiction 2013
Illustrations copyright © Aaron Blecha 2013
Originally published in the English language as
2013 by Templar Fiction, an imprint of Bonnier
Books UK
Persian Translation © Houpa Publication, 2022

نشر هوپا در چارچوب قانون بین‌المللی حق انحصاری نشر
اثر (Copyright) امتیاز انتشار ترجمه‌ی فارسی این کتاب را
در سراسر دنیا با بستن قرارداد از ناشر آن، **TEMPLAR**
خریداری کرده‌است.



رعایت «کپی‌رایت» یعنی چه؟
یعنی «نشر هوپا» از گروه نویسندگان کتاب، **دیوی اوشن**، و
ناشر خارجی آن، **تمپلار**، برای چاپ این کتاب به زبان فارسی
در ایران و همه جای دنیا اجازه گرفته و بابت انتشارش، سهم
نویسندگان، یعنی صاحبان واقعی کتاب را پرداخت کرده‌است.
اگر هر ناشری غیر از هوپا، این کتاب را به زبان فارسی در ایران
یا هر جای دنیا چاپ کند، بدون اجازه و رضایت **دیوی اوشن** این
کار را کرده‌است.



هوپا
Hoopa

آدرس: تهران، میدان فاطمی، خیابان بیستون، کوچه‌ی دوم الف، پلاک ۳/۱، واحد دوم غربی.
صندوق پستی: ۱۴۳۱۶۵۳۷۶۵ | تلفن: ۸۸۹۹۸۶۳۰ | www.hoopa.ir | info@hoopa.ir
■ همه‌ی حقوق چاپ و نشر انحصاراً برای نشر هوپا محفوظ است.
■ استفاده از متن این کتاب، فقط برای نقد و معرفی و در قالب بخش‌هایی از آن، مجاز است.



رالف فریاد می زند: «بازتر کن!»

به زحمت می گویم: «آهه، امیبی توووونم.»

«بیشتر!»

«آههه، گفم امیبی توووونم.»

«چی؟»

«از آهَنَم اییا ایرون!»

رالف از دهانم بیرون می‌آید و با اخم می‌گوید: «هری!
نمی‌فهمم چی داری می‌گی تو. چرا رمزی حرف می‌زنی؟»



اینکه غذا پیدا کنی تو رو قورتت بدم!»

حالا که رالف از دهانم بیرون آمده راحت‌تر می‌توانم صحبت
کنم: «نمی‌تونم دهنم رو بیشتر از این باز کنم. آگه یه کم دیگه جلو
می‌رفتی می‌رسیدی به شکمم.»

امروز اولین روز از تعطیلات است و من و بهترین دوستانم،
رالف و جو، قرار است به «پارک کوسه» برویم. قرار بود الان
توی مسیر رفتن باشیم، ولی جو ما را جلوی مغازه‌ای معطل
کرد تا برود و سری جدید کارت‌های ماهی‌های کپور تزیینی را
بخرد. در این فاصله رالف هم از فرصت استفاده کرد تا دلی از
عزا دریاورد. رالف با چشم‌های تنگش اطراف را نگاه می‌کند:
«پس من باید چی بخورم؟ من یه پیلوت ماهی‌ام و پیلوت ماهی‌ها
غذای باقی‌مونده‌ی لای دندون کوسه‌ها رو می‌خورند. همیشه
همین طوری بودم و دوست ندارم چیز دیگه‌ای بخورم.»

«من نمی‌گم چیز دیگه‌ای بخور. فقط دوست ندارم هر بار برای





رالف دمش را تکانی می‌دهد و می‌گوید: «خب آگه تو برای من چند تا تیکه میگو لای دندون‌های جلوت نگه می‌داشتی، شاید دیگه مجبور نبودم برای پیدا کردن یه تیکه بیسکویت باقی‌مونده از دیشب، تا ته حلقه برم.»

با زبانم دو تکه از صدف‌هایی را که دیروز خورده‌ام از ته حلقم پرت می‌کنم بیرون. رالف دولپی آن‌ها را می‌خورد و بعد دوباره جلوی من می‌ایستد و با التماس توی چشم‌هایم نگاه می‌کند. می‌گویم: «همه‌اش همین بود.» در همین حال، جو دست خالی از فروشگاه بیرون می‌آید و با ناراحتی می‌گوید: «کارت‌های جدید هنوز بهشون نرسیده. فردا برایشون می‌آد.»

رالف ناله‌کنان می‌گوید: «خب، من برای اینکه جلوی قاروقور شکم رو بگیرم به چیزهای بیشتری برای خوردن نیاز دارم. یه تیکه میگوی نصفه با دو تا تیکه صدف کوچیک برای یه پیلوت ماهی که تو سن رنده، کافی نیست.»



رالف و جو شناکتان به سمت پارک کوسه حرکت می‌کنند. امیدوارم قبل از اینکه به آنجا برسیم کمی سرحال بیایند. دوست دارم تعطیلات به ما خوش بگذرد. ولی وقتی بهترین دوستانت بی‌حال و خسته باشند، فکر نکنم خوشی‌ای در کار باشد.

وقتی به ورودی پارک می‌رسیم، جو رو به من با ناراحتی می‌گوید: «واقعاً مجبوریم بریم تو؟ بدن من هنوز از اتفاقاتی که دفعه‌ی قبل افتاد، درد می‌کنه.»

رالف یاد اتفاقات دفعه‌ی قبلی می‌افتد و یواشکی می‌خندد. باید اعتراف کنم که واقعاً هم خنده‌دار بود. ماجرای دفعه‌ی قبل این‌طوری بود:

۱. جو پرید روی چرخ‌وفلک ساخته شده از سکان کشتی شکسته، بدون اینکه بداند آن چقدر سریع دارد می‌چرخد.
۲. او سمت بیرون پرتاب شد، آن‌قدر شدید که انگار داشت پرواز می‌کرد.





۳. بعد افتاد پایین سرسره‌ی ساخته شده از ساقه‌ای بی‌برگ و لجنی و سعی کرد **برعکس** از سرسره بالا برود، اما با سرعت شُر خورد پایین.

۴. از آنجا افتاد روی تاب ساخته شده از دنده‌ی نهنگ و **شانزده** دور کامل تاب خورد و دوباره سمت دیگری پرتاب شد.

۵. بعد با شدت زیادی روی صندلی فنری اسب آبی فرود آمد و صدای **بینگ** بلندی داد.

۶. و بلافاصله مثل هلی‌کوپتری که کنترلش را از دست داده باشد رو به بالا، یعنی تقریباً روی سطح آب، پرتاب شد!

اگر من و رالف با تمام سرعت شنا نکرده بودیم و جو را نگرفته بودیم، ممکن بود از آب پرت شود بیرون و برود هوا. همه می‌دانند در معرض هوا قرار گرفتن چقدر می‌تواند برای یک عروس دریایی بد باشد. چون گرمای خورشید می‌تواند او را در عرض چند ثانیه بسوزاند و مثل مجسمه خشک کند.

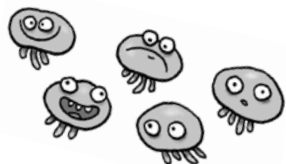
جو با نگرانی تابلوی جلوی ورودی پارک را می‌خواند. روی آن نوشته شده:

پارک کوسه، تفریح خانوادگی برای همه!

جو با عصبانیت می‌گوید: «من به اینکه مثل لباس توی ماشین لباس‌شویی مامانم در هوا چرخ بخورم نمی‌گم تفریح! یا اسم کله‌پا پرت‌شدن توی آسمون رو نمی‌ذارم تفریح!»

پیش خودم تصمیم می‌گیرم که بهش نگویم پرت‌شدنش به این طرف و آن طرف چقدر برای من و رالف خنده‌دار و جالب بود. اطراف پارک را نگاه می‌کنم؛ جانمی جان! چرخ‌وفلک، تاب، سرسره و صندلی فنری. بعد نگاهی به جو می‌اندازم که دارد از ترس به خودش می‌پیچد. می‌گویم: «باشه! باشه! یه کار دیگه می‌کنیم.»

راستش نمی‌دانم چرا از همان اول تصمیم گرفتیم بیاییم پارک کوسه. الان فقط ما نیستیم که توی تعطیلاتیم. در منطقه‌ی



بهترین وسیله‌ی پارک. « رالف و جو به نشانه‌ی تأیید سر تکان می‌دهند و من ادامه می‌دهم: «دیگه سن ما هم از اینکه بخوایم سوار صندلی فتری بشیم گذشته.»

کوسه‌ها همه‌ی بچه‌ها تعطیل‌اند. این یعنی پارک تا خرخره پر از ماهی و کوسه و دلفین و اختاپوس است. برای همین برمی‌گردم رو به جو و رالف می‌گویم: «دیگه جا نداره. خدا می‌دونه چقدر باید توی صف منتظر بمونیم تا بتونیم سوار تاب بشیم که



عجیبه که آدمیزاد کتاب هاش رو نمی خوره!

هوپا، ناشر کتاب های خوردنی



نشر هوپا همگام با ناشران بین المللی، از کاغذ مرغوب با زمینه ی کرم استفاده می کند؛ زیرا:
■ این کاغذ نور را کمتر منعکس می کند و در نتیجه، چشم هنگام مطالعه کمتر خسته می شود؛
■ این کاغذ سبک تر از کاغذهای دیگر است و جابه جایی کتاب های تهیه شده با آن، آسان تر است؛
■ و مهم تر از همه اینکه برای تولید این کاغذ درخت کمتری قطع می شود.

به امید دنیایی سبزتر و سالم تر